

* (فکاهی) *

بقلم عبدالرحمن فرامرزی

مطربی خر

شیده ام که در شب . . . که چندین عید در هم مدغم شده و سرتاسر طهران را عیش و شادمانی فرا گرفته بود در یکی از محلات پائین شهر حیوانات جستی گرفته خر را بمطربی انتخاب نموده اند ولی خر از قبول این سمت امتناع ورزیده و گفته است با کدام حنجره لطیف آواز بخوانم و یا با کدام انگشتان نازک ظریف ساز بزنم

اگر این خبر صحیح باشد بدون جهت در میان فارسی زبانان خر ضرب المثل کودنی و ناهمی است و سیدی علیه الرحمه نیز باین حیوان بیچاره ظلم کرده که میفرماید

مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است

زیرا خر خیلی باتمیزتر از بعضی نویسندگان کنونی است که تصور می کنند نویسندگی فقط عبارت از این است که کلماتی را پشت سر هم سوار کرده و هیچ کار به مفهوم الفاظ و ترکیب عبارت نداشته باشند و قوه تشخیص او بر مراتب بیش از این شاعر نمایانی است که خیال نموده اند شعر فقط عبارت از وزن و قافیه است

خر بیچاره خود را شناخته و میداند که مطربی شیوه او نیست و حنجره خشن و آهنگ دلخراش و سم زشت او تناسبی با ساز و آواز ندارد ولی فلان شاعر یا بقول یکی از دوستان (ماعر) بدون اینکه از حقیقت شعر و روح بیان و اسلوب زبان و طرز ترکیب و معانی الفاظ خبر داشته باشد کلماتی را بهم پیوسته و ستون جراید را پرازمهمات میکند . مدیران کجا باید ماهم غالباً بدون اینکه شعر یا مقاله که با دانه ایشان رسیده بخوانند آنرا بعنوان تشویق برای درج بمطبعه میفرستند . درج دو جراید هم بهترین ملاک شاعریت و نویسندگی است و همی که شعر یا مقاله یک نفر در روزنامه درج شد دیگر سند شاعریت و نویسندگی او تصدیق شده و کسی حق ندارد که بربك کلمه از گفتار او انگشت انتقاد بگذارد خواندن در انجمن های ادبی هم حکم درج در روزنامه را دارد بنده دوستی دارم که بخيال خودش شاعر و بی قیده بنده ماعر است هر غزل و یا قصیده ای را که به بند استقبال کرده و اگر بنخواهید حاضر است که با هر قافیه ای که شما میل داشته باشید هزار بلکه ده هزار بیت بگوید زیرا او خیال می کند که کلمات نوکر قافیه هستند و برای خاطر قافیه که او لازم دارد کلمات مجبورند که ترکیب و معانی خود را تغییر دهند دلیلش هم اینست که در تنگنای قافیه خورشید خورشود، و هیچ ملذذ نیست که علت اینکه در تنگنای قافیه خورمی شود این است که خورم لغتی در خورشید است یعنی بعضی از فارسی

زبان خورشید گفته و برخی دیگر آنرا تخفیف نموده و خورگفته اند و ضرورت شعری هم قاعده وحدی دارد و اگر غیر از این بود و ضرورت شعری اجازه میداد که آدم برای خاطر قافیه هر نظمی را مطابق میل خود تغییر دهد نه صدمدم میتواند شعر بگوید

وقتی یکی از کتب تذکره شعراء را ورق میزدم بشرح حال شاعری بر خوردم که صاحب کتاب چندین ورق در شرح حال او نوشته بود البته تفصیل دادن در شرح حال یک شاعر و اختصاص دادن چندین ورق از کتاب با شعار او دلیل اهمیت آن شاعر است بعضی از اشعارش را خواندم دیدم فوق العاده روان و دارای استحکام است. اما وقتی که خوب در معانی آن دقیق شدم دیدم هیچ معنی ندارد و بقول معروف مفرداتش خوب است اما مرده شوی ترکیش را ببرد. مدتی با آن اشعار و ذوق مؤلف کتاب که گول جزالت لفظ را خورده و بدون اینکه متوجه معانی آن بشود چندین ورقه از کتاب خود را صرف آن کرده است خذ دیدم حالا هم وقتی که در بعضی جراید یک چنین شعر یا مقاله بر میخورم که مفرداتش فی حد ذاتها صحیح ولی بعد از ترکیب دارای هیچ معنی نیست بیاد آن اشعار می افتم. بخاطر دارم وقتی جراید مرکز راجع بخلیج فارس مقالاتی نوشته یکی از نویسندگان نوشته بود که استاد سیاسی خلیج فارس را در آغوش ایران جای داده است و آن هر چه فکر کردم که کدام سند سیاسی خلیج فارس را بشانه گذاشته و از کدام راه تور و دوران آورده و در آغوش ایران جای داده است فهمیدم و شاید نویسنده مقاله چنین قصد داشته است که دست طبیعت خلیج فارس را در آغوش ایران جای داده و به موجب تمام اسناد سیاسی مالکیت دولت ایران بر آنجا ثابت است

وقتی دیگر همان نویسنده راجع یکی از اشعار نوشته بود روح دانات و خیانت در جبین او بودیم گذاشته شده است حالا روح که کدام شخص در جبین او بودیم گذاشته شده؟ این سوال را باید از نویسنده محترم نمود. اگر شما در مقالات و اشعاری که در بعضی جراید چاپ میشود دقت کنید از اینگونه ترکیبات و تعیرات زیاد خواهید دید و عجیبتر اینست که بعضی از این نویسندگان و شعرای متجدد اینگونه ژاز خانی را معجزه شمرده و خود را در نظم و تراز سعدی هم که تصدیق هر صاحب ذوقی پندیر زبان فارسی است بالاتر می داند چنانکه چندی قبل یکی از شعراء غزلی در مقابل یکی از غزلیات سعدی ساخته و بالاخره فرموده بود

سعدی اینجا بخطا رفتی ادغان بنما !!
گرچه گویا بخودت خرمی امکان بگرفت !!

انصاف دهید که آیا آن حیوان بیچاره ای که در محفل انس حیوانات حنجره زشت و لهای کلفه خود را دلیل عدم قدرت بر مطرب می آورد از یک چنین ژاز خانی که هنوز بونی از شعر و ادب بشامش رسیده و خود را از خوشنواترین بلبلان باغ شعرو ادب بالاتر میداند خیلی با تمیز تر نیست؟